



# LIDA Stories

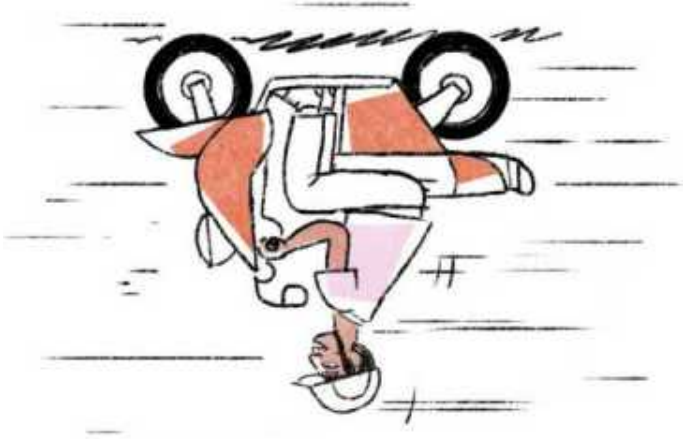
[lidastories.net](http://lidastories.net)

حالا

✎ Espen Stranger-Johannessen  
@ Aakaneer  
Shir Ahmad Laiwai



This work is licensed under a Creative Commons  
[Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0).  
<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-sa/4.0>



حالا

✎ Espen Stranger-Johannessen  
@ Aakaneer  
Shir Ahmad Laiwai  
3  
رسد



گرلوس یک موتورسیکل را می چلاند. او بسیر تیز  
می چلاند.

در سرک آب موجود است. فرزنده است.

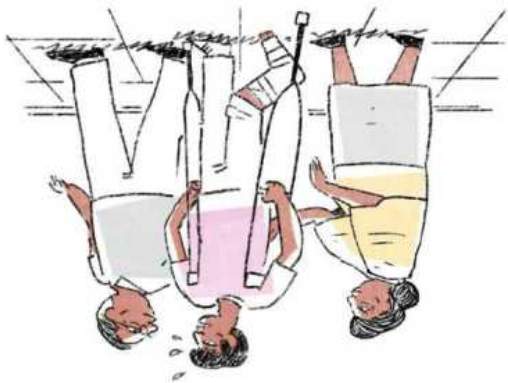




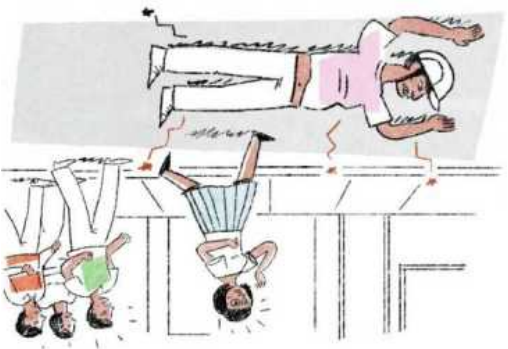
او کنترل موتورسیکل را از دست می دهد و به زمین می افتد.

استقامه می کند.

آنجا او را به جبهه می برزند. کارلوس از عصبی صحنی



است. کارلوس به شدت زخمی است.



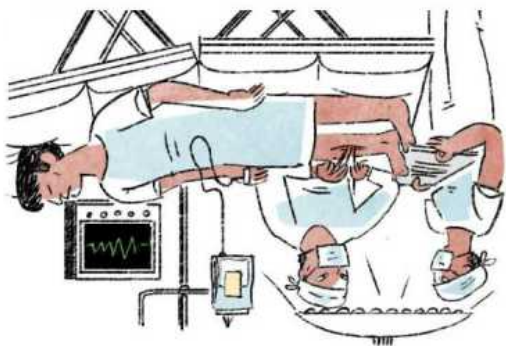


یک زن به آمبولانس تھس می گیرد. “اینجیک  
حدتھ رخ دادہ ، زود بیید!”

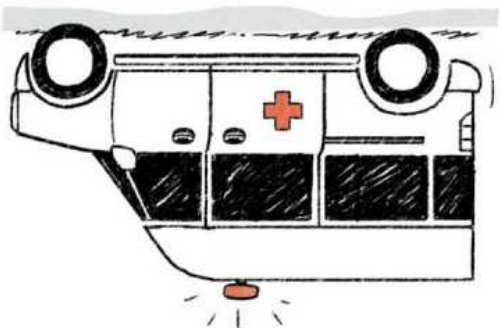


والدین اش د او ملقت می کنند. آنھ از او سوال می  
کنند کہ این حدتھ چطور رخ داد.

بیمار هم عملیات را کنترل می کند.  
دو داکتران دیگر جراحی می کنند.

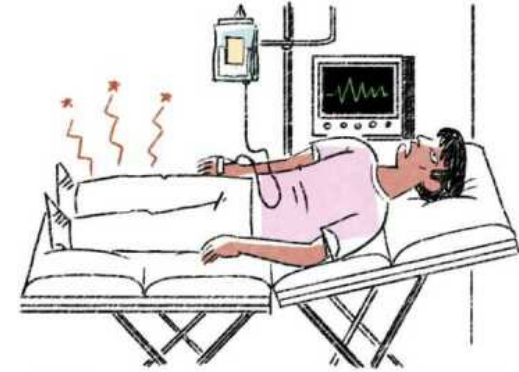


بیمار هم کنترل می کند.  
آمنو لانس بستن می کند.



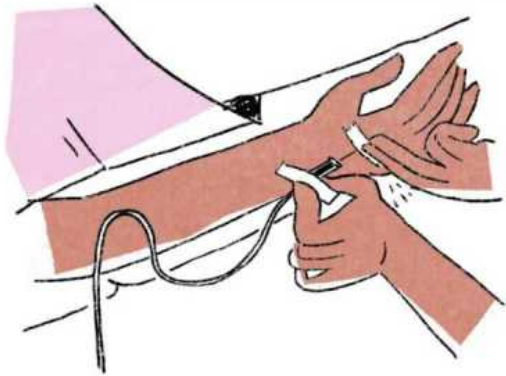


دو مردم گرلوس را در بستر جلا کرد.



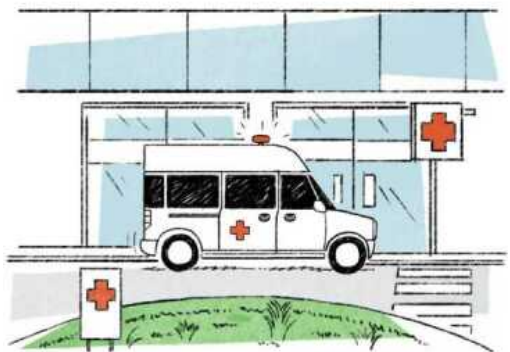
پی گرلوس بسیر درد می کند و او بسیر وارخط  
است.

آنچه را که می‌کنند.  
او تعدادی گلوله را می‌کند.



آنچه کارگزاران را به داخل آمبولانس می‌برند.  
آنچه کارگزاران را به داخل آمبولانس می‌برند.





آمبولانس به طرف شه‌خونه حرکت مي کند.



يک نرس گرلوس را به داخل شه‌خونه مي برد.